

## فصلنامه حکمت کریمان

شماره ۸، تابستان ۱۴۰۳

صص ۱۲۱-۱۴۳

### ارشادی بودن نصوص امامت:

### واکاوی جانشین بلافصل پیامبر اعظم بر فرض فقدان نص

هادی غلامرضائی<sup>۱</sup>

#### چکیده

به باور شیعه نصب امام بر عهده خداست و او نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را به امامت و خلافت بلافصل برگزید و پیامبرش را موظف به اعلام و ابلاغ آن کرد. در مقابل، اهل تسنن مدعی اند نه خدا و نه پیامبر، کسی را به عنوان امام انتخاب نکردند و این امر به مسلمانان واگذار شد. این نوشتار با فرض اینکه خدا فردی را برای امامت انتخاب نکرده، به این پرسش پاسخ می‌دهد: «آیا مسلمانان در انتخاب امام آزاد بودند یا اینکه ملزم به انتخاب فردی با اوصاف خاص بوده‌اند؟» طبق بررسی پژوهش حاضر حتی بدون معرفی مصداق امام از سوی پیامبر، حجت بر آحاد مسلمانان تمام بوده؛ از این رو، همه آن مواردی که پیامبر اقدام به معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان جانشین بلافصل و امام امت کرده‌اند، ارشادی بوده است.

واژه‌های کلیدی: خلافت، جانشینی پیامبر اعظم، فقدان نص، نص خاص، ارشادی

بودن ادله.

---

۱. طلبه حوزه علمیه تهران؛ agahadi@yahoo.com.

## مقدمه

همه فرق اسلامی بر این باورند که وجود امام در هر زمانی واجب است (قرطبی، بی تا: ۷/۴).<sup>۱</sup> این اجماع به برکت حدیث «مرگ جاهلی» شکل گرفته است (نیشابوری، بی تا: ۱۴۷۸/۳). برابر این حدیث در هر زمانی امامی هست که مردم موظف اند با او بیعت کرده و از او اطاعت کنند. چنانکه این مسئله نیز بین مسلمانان اتفاقی است که در هر زمان تنها یک نفر امام است؛ از این رو، با اثبات امامت یک نفر، مابقی همگی مأموم می شوند. برای نمونه، این روایت در منابع عامه بر این امر رهنمون می شود: «إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَأَقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا؛ هنگامی که با دو خلیفه بیعت شد، دومی از آن دو را بکشید» (نیشابوری، بی تا: ۱۴۷۸/۳؛ هیثمی، ۱۴۱۲: ۳۵۹/۵-۳۶۰)؛ اما بزرگ ترین اختلاف مسلمانان و سرچشمه اختلاف های دیگر، مسئله نصب امام است. اهل تسنن بر این باورند که نه خدا و نه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه فردی را به عنوان امام برگزیدند و این مهم بر عهده مسلمانان گذاشته شد (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۷۰/۵)؛ اما شیعیان معتقدند نصب امام نه تنها بر عهده مردم نبوده، بلکه حتی پیامبر خدا نیز در آن نقشی نداشته اند. به باور آن ها نصب امام تنها بر عهده خداست (بقره: ۳۰؛ ص: ۲۶) اوست که امام هر زمانی را مشخص می کند و پیامبر تنها وظیفه ابلاغ و معرفی فرد برگزیده خدا را به مسلمانان داشته اند (مائده: ۶۷). پس از شهادت پیامبر خدا برخی با اجتماع در سقیفه، ابوبکر را به عنوان جانشین پیامبر برگزیدند؛ اما برخی دیگر این انتخاب را مخالفت با امر الهی و غیر شرعی دانستند. پیروان ابوبکر مدعی اند اگر خدا یا پیامبر کسی را برای این امر برگزیده بودند، صحابه نیز او را به عنوان امام می پذیرفتند؛ اما وقتی آنان کسی را انتخاب نکردند، چاره ای نبود مگر اینکه صحابه خودشان امام زمانشان را انتخاب کنند! با قطع نظر از اینکه آیا ابوبکر، منتخب مردم بوده یا نبوده (قرطبی، ۱۳۶۴: ۲۶۹/۱)، نگارنده بر این باور است که حتی اگر پیامبر

۱. البته گروهی از معتزله و گروهی از خوارج که امروزه وجود ندارند، این وجوب را قبول نداشته اند. (ربانی،

خدا هیچ‌گاه مصداق امام را معرفی نمی‌کردند و به عبارت ساده‌تر، نصّ خاص و نصبی در کار نبود، باز هم بر اساس معیارهای عقلی و نقلی، صحابه موظف بودند امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین پیامبر و امام زمانشان انتخاب کنند. در حقیقت، همه آن موارد فراوانی که پیامبر خدا جانشین بلافصل خودشان را معرفی کردند، ارشادی بوده است؛ چراکه شرایط امام و رهبر جامعه در آیات قرآن و سنت نبوی به روشنی بیان شده و مسلمانان از این جهت، آموزش‌های لازم را دیده بودند. چنانکه از جهت تشخیص مصداق نیز مشکلی نبوده است.

در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی و شیوه کتابخانه‌ای، نخست به ویژگی‌های بایسته امام از نگاه عقل و نقل می‌پردازیم و پس از اثبات اینکه مسلمانان آن زمان با این ویژگی‌ها آشنا بوده‌اند، دو مدعی خلافت بلافصل را بر اساس این ویژگی‌ها می‌سنجیم تا ببینیم بر اساس ادله عقلی و نقلی، صحابه باید کدام یک را به عنوان خلیفه پیامبر و امام زمانشان انتخاب می‌کردند؟

هرچند شاهد آثار فراوانی اعم از کتاب، مقاله و ... در موضوع امامت و اختلاف مسلمانان در این زمینه هستیم اما اثری که از نگاه این نوشتار - یعنی ارشادی بودن نصوص امامت و خلافت - به این مسئله پرداخته باشد، مشاهده نشد. در اهمیت بحث کنونی همین بس که نشان می‌دهد برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین و امامت ایشان به اثبات نزول آیه‌ای یا صدور روایتی با موضوع امامت و خلافت ایشان نیازی نیست؛ چراکه آموزه‌های کلی عقل و نقل و همچنین مسلمات تاریخ برای این منظور کفایت می‌کنند.

## ۱. ویژگی‌های امام

این بخش متکفل بیان شرایط و ویژگی‌های امام است. ترتیب بیان این ویژگی‌ها به گونه‌ای است که به مرور دایره افرادی که باقی می‌مانند، تنگ‌تر شده تا به یک مصداق می‌رسد. نکته دیگر این که اوصاف بیان شده فقط برای شناخت خلیفه بلافصل پیامبر خدا به کار نمی‌آیند و برای شناخت امام هرزمانی مفید هستند. در این نوشتار فقط به

ویژگی‌هایی اشاره می‌شود که تشخیص آن‌ها و پیدا کرده فرد متصف به آن‌ها برای مردم ممکن است؛ به خاطر همین، متعرض اوصافی همچون عصمت نمی‌شویم.

### ۱-۱. انسان بودن

نخستین ویژگی امام این است که باید انسان باشد، نه جن و ملک. شاید این ویژگی برای ما و دوره و زمانه ما عجیب باشد، اما نباید فراموش کرد که بحث اصلی پیرامون زمانه‌ای است که تا چند سال پیش از آن به انسان بودن پیامبر خرده گرفته و می‌گفتند: چرا خدا یک فرشته را برای ما نفرستاده است؟! (اسراء: ۹۴) هرچند شأن نزول آیات این چنینی نبوت است و نه امامت، اما از آنجاکه در مقام تعریف، امامت همان نبوت است<sup>۱</sup> با این تفاوت که بر او وحی نمی‌شود، می‌توان به این آیات در مقام بیان نشانه‌های امام، تمسک کرد. از این رو، همچنان که پیامبر باید انسان باشد، جانشین او هم که قرار است عهده‌دار وظایف ایشان شود، باید انسان باشد (توبه: ۱۲۸ و آل عمران: ۱۶۴) در تعریفی که نوع متکلمان شیعه و سنی از امامت ارائه داده‌اند نیز شاهد قید «لِشَخْصٍ مِنَ الْأَشْخَاصِ» هستیم. برخی درباره این قید گفته‌اند: مراد از «شخص» در تعریف یعنی امام باید انسان باشد نه فرشته و جن (میلانی، ۱۳۹۶، ۲۸۶/۱)<sup>۲</sup>.

### ۱-۲. مسلمان بودن

امامت غیرمسلمان بر مسلمان، مصداق بارز تسلط غیرمسلمان بر مسلمان است و به حکم قرآن (نساء: ۱۴۱) خدا هیچ‌گاه کافران را بر مسلمانان مسلط نمی‌کند (طوسی،

---

۱. نوع متکلمان مقام امامت را «ریاسة عامة في امور الدين و الدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي» دانسته و تنها تفاوت بین امام و نبی را در این دانسته‌اند که نبی، نبوتش به نیابت از کسی نیست بر خلاف امام که امامتش به نیابت از نبی است.

۲. برخی دیگر بر این باورند که این قید در مقام بیان این نکته است که در هر زمانه‌ای تنها یک نفر امام است. گروه سومی هم هستند که از این قید هر دو نکته را اراده کرده‌اند.

ارشادی بودن نصوص امامت: واکاوی جانشین بلافصل پیامبر اعظم برفرض فقدان نص ﴿۱۲۵﴾

بی تا: ۳/۳۶۴) آیاتی که مؤمنان را از اتخاذ کفار به عنوان «ولی» بازداشته اند نیز بر این امر رهنمون می شوند (آل عمران: ۲۸) مراد از «ولی» کسی است که سلطه دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۵۱/۳). در آیه ۱۴۴ سوره نساء آشکارا به رابطه ولایت و سلطنت اشاره شده است. طباطبایی در ذیل این آیه گفته است: «این آیه شریفه مؤمنان را از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آن ها بپیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند، نهی می کند» (همان: ۱۱۸/۵) آیات ۵۱ و ۵۷ سوره مائده و آیه ۲۳ سوره توبه نیز بر لزوم مسلمان بودن امام و رهبر جامعه اسلامی دلالت می کنند. البته مراد از اسلام، اسلام زبانی نیست. توجه به مناسبت حکم و موضوع نشان می دهد که شخص حقیقتاً باید مسلمان باشد و کسی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کاری کند که لازمه آن خروج از اسلام است، دیگر شایستگی امامت و خلافت را ندارد (مناوی، ۱۴۱۵: ۴/۴۲۱).

### ۳-۱. مرد بودن

یکی دیگر از ویژگی های امام، مرد بودن است. از جمله ادله این امر آیه ۳۴ سوره نساء است. این آیه هرچند درباره احکام زن و شوهر است و ارتباطی به مسئله امامت ندارد؛ اما از آن جا که مورد مُخَصَّص نیست یا اگر مخصص است، علت ذکرشده عمومیت دارد و «الْعَلَّةُ تُعَمِّمُ كَمَا تُخَصِّصُ» می توان از آن در بحث امامت نیز بهره برد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴/۳۴۳) جوادی آملی نیز در این باره گفته است: «مورد آیه خصوص خانواده است؛ لیکن به سبب عمومیت تعلیل آن، رهبری جامعه را نیز در بر گرفته و بر اساس آن، بر اثر برتری تکوینی و طبیعی، مرد باید والی جامعه باشد» (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۱۸/۵۴۴).

### ۴-۱. قرشی بودن

منظور از قرشی بودن امام، رسیدن نَسَب او به نضر بن کنانه است (ربانی، ۱۳۹۲: ۱۵۷). پیامبر خدا ﷺ در حدیثی که خاصه و عامه آن را نقل کرده اند، فرموده است: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ امامن پس از من دوازده نفرند که همگی از قریش اند»

خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۲۷) این حدیث افزون بر منابع شیعه، در منابع عامه همچون صحیح مُسلم، جامع ترمذی، سُنن ابو داوود، سنن ابن ماجه، مُسنَد احمد بن حنبل و... نقل و بر صحت آن تأکید شده است. برای نمونه، بخاری این احادیث را در باب «الامراء من قریش» و مسلم در باب «الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش» و ترمذی در باب «ما جاء ان الخلفاء من قریش الی ان تقوم الساعة» و بیهقی در باب «الائمة من قریش» و متقی هندی در باب «الامراء من قریش» نقل کرده‌اند (زینلی، ۱۳۹۲: ۶۲) برخی از نقل‌های این حدیث در کتب عامه بر این پایه‌اند: «یکون من بعدی اثنا عشر خليفة کلهم من قریش» (احمد بن حنبل، ۱۹۹۸: ۹۲/۵)، «لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة کلهم من قریش» (نیشابوری، بی تا: ۱۴۵۲/۳)، «لا يزال الدين قائماً حتى يكون اثنا عشر خليفة من قریش» (احمد بن حنبل، ۱۹۹۸: ۸۶/۵)، «لا يزال هذا الامر في قریش ما بقي من الناس اثنان» (نیشابوری، بی تا: ۱۴۵۱/۳)، «لا يزال وال من قریش» (هیثمی، ۱۴۱۲: ۳۵۳/۵) و «قریش ولاة هذا الامر» (هیثمی، ۱۴۱۲: ۳۴۶/۵). برابر این احادیث، اولاً خلفای پیامبر و ائمه همگی باید از قبیله قریش باشند؛ ثانیاً در هر زمانی کسی از قریش که شایستگی زمامداری مسلمانان را داشته باشد، هست. (ابن‌أبی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۸۷/۹) یکی دیگر از ادله قرشی بودن امام از نگاه عامه، اجماع صحابه است. حدیث نبوی «الائمة من قریش» اگرچه خبر واحد است ولی از آن جاکه ابوبکر در رد سخن انصار به آن استدلال کرد و اصحاب با او مخالفت نکردند، مفاد حدیث مورد اجماع قرار گرفته است (ربانی، ۱۳۹۲: ۱۵۷) در ادامه، به دو نکته استطرادی اما مهم در زمینه قرشی بودن امام اشاره می‌شود:

#### ۱-۴-۱. قرشی یا هاشمی؟

شیعه نیز همانند اهل تسنن امامت را مختص قریش می‌داند اما معتقد است این امر ویژه خاندان بنی‌هاشم از قریش است. چنان‌که حنفی قندوزی روایت بالا را به‌گونه‌ای دیگر بازگو کرده است: «بَعْدِي إِثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» (قندوزی،

۱۴۱۶: ۳۱۵/۲). پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر مطابق باور شیعه، خلفا و ائمه همگی از بنی هاشم هستند، پس چرا حضرت فرموده‌اند: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ همه امامان از قریش هستند»؟! در مقام پاسخ باید گفت: هرچند در بیشتر منابع عامه، در بند پایانی حدیث، تعبیر «كلهم من قریش» آمده اما در نقل‌های مختلف این حدیث، مطالبی آمده که نقل فوق را با تردید جدی مواجه می‌کند. برای مثال سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: «سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقُولُ يَكُونُ اثْنَى عَشَرَ امِيرًا ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَسْمَعْهُ فَرَزَعَمَ الْقَوْمُ أَنَّهُ قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (طبرانی، بی تا: ۲/۲۴۸) مطابق این روایت، عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» را نمی‌توان به صورت قطعی، سخن پیامبر دانست. در نقل دیگری از این حدیث آمده است: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَىٰ مِنْبَرٍ وَيَقُولُ: اثْنَى عَشَرَ قَيْمًا مِنْ قُرَيْشٍ لَا يَضُرُّهُمْ عَدَاؤُهُ مِنْ عَادَاهُمْ. قَالَ: فَالْتَفَتُ خَلْفِي فَإِذَا أَنَا بِعَمْرِ بْنِ خَطَّابٍ فَانْتَبَهْتُ إِلَى الْحَدِيثِ كَمَا سَمِعْتُ» (هیثمی، ۱۴۱۲، ۳۴۵/۵). مطابق این نقل، عمر بن خطاب و همراهانش در تثبیت حدیث به راوی کمک کرده‌اند. به گواهی چنین نقل‌هایی، بخش اول حدیث را خود جابر از پیامبر شنیده و در این بخش، هیچ ابهامی برای او نبوده است تا نیازی به پرسش از دیگران داشته باشد. ابهام جابر تنها در فراز پایانی حدیث و در عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» بوده. مطلب دیگری که سبب تردید در صدور فراز پایانی این حدیث شده، اموری است که به عنوان دلیل نرسیدن سخن پیامبر به جابر بیان شده است:

«ثُمَّ هَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ...؛ پیامبر آهسته فرمودند» (طبرانی، بی تا: ۱۹۶/۲).

«ثُمَّ خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ أَدْرِ مَا يَقُولُ...؛ حضرت صدای خود را پایین آوردند و در نتیجه،

من نفهمیدم چه چیزی فرمودند» (همان، ص ۱۹۷).

«قَالَ: فَكَبَّرَ النَّاسُ وَصَجُّوا...؛ مردم تکبیر گفتند و فریاد کشیدند» (احمد بن حنبل،

«ثُمَّ لَعَطَ الْقَوْمُ / النَّاسَ وَ تَكَلَّمُوا ...: مردم سروصدا کردند/ مردم صحبت کردند»  
(همان: ۹۹/۵).

«ثُمَّ تَكَلَّمَتْ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ عَلَيَّ؛ سپس سخنی گفتند که بر من پنهان ماند» (نیشابوری، بی تا: ۱۴۵۲/۳).

«فَقَالَ كَلِمَةً صَمَّنِيهَا النَّاسُ؛ حضرت کلمه‌ای را فرمود که مردم اجازه ندادند من بشنود»  
(همان).

«فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ: مردم شروع کردند به بلندشدن و ایستادن»؛

«وَضَجَّ النَّاسُ ...: مردم فریاد کشیدند» (احمد بن حنبل، ۱۹۹۸: ۹۹/۵ و ۹۳).

چنان‌که ملاحظه می‌کنید علل یادشده، سبب شده تا راوی حدیث، یعنی جابر بن سمره، ادامه سخن پیامبر خدا را نشنود و متوجه نشود. این دلایل نشان می‌دهد که مهاجران قرشی و اطرافیان آن‌ها از سخن حضرت به خشم آمده و کوشیده‌اند با سروصدا کردن از رسیدن سخن ایشان به مردم جلوگیری کنند. رفتارهایی همچون جاروجنجال، داد و فریاد، سروصداهای بیهوده و نشست و برخاست و... درست در هنگام این جمله، همگی در همین راستا بوده است. اگر سخن پیامبر خدا در پایان حدیث، «کلهم من قریش» بود، دلیلی نداشت که قریشیان و هم‌فکرانشان را به خشم آورد و به واکنش وادارد. به خاطر همین قرائن و شواهد، این احتمال تقویت می‌شود که اصل عبارت حدیث، «کلهم من بنی هاشم» بوده است؛ نه «کلهم من قریش» (زینلی، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۱۶). احمدی میانجی در این باره گفته است: در برخی از الفاظ حدیث آمده است: «ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ». شاید پایین آوردن صوت به خاطر این بوده که پیامبر فرموده‌اند: «کلهم من بنی هاشم؛ همه امامان از بنی هاشم هستند»؛ چراکه آن‌ها خلافت بنی هاشم را خوش

---

۱ این تعبیر یادآور حدیث رزیه یوم الخمیس است که اتفاقاً در آنجا هم عده‌ای از صحابه سخنان پیامبر را قطع کردند: «قال عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللغط قال قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع!» (بخاری، ۱۴۰۷: ۹۸/۱)

ارشادی بودن نصوص امامت: واکاوی جانشین بلافصل پیامبر اعظم برفرض فقدان نص ﴿۱۲۹﴾

نداشتند. نقل قندوزی با روایاتی که از طریق شیعه نقل شده مبنی بر این که پیامبر فرموده‌اند: امامان دوازده‌گانه از عترت من هستند، تقویت می‌شود» (احمدی میانجی، ۱۴۱۹: ۷۲۸/۳).

حتی اگر در حدیث پیامبر خدا تصریح نشده باشد که خلفای دوازده‌گانه از بنی هاشم‌اند (چنان که در بسیاری از احادیث پیامبر خدا که به دست ما رسیده، تصریح نشده است)، ولی چون دودمان بنی هاشم یک دودمان برگزیده است و با دیگر خاندان‌های قریش از نظر فضیلت و سابقه در اسلام، قابل مقایسه نیست تا در میان دودمان بنی هاشم، افراد شایسته‌ای برای خلافت و امامت باشند، نوبت به خاندان‌های دیگر قریش نمی‌رسد. باور به افضلیت بنی هاشم منحصر به شیعه نیست؛ بلکه معنای حدیث صحیحی است که اهل تسنن از پیامبر نقل کرده‌اند. (نیشابوری، بی تا: ۱۷۸۲/۴) برابر این حدیث خاندان بنی هاشم، دودمانی برگزیده است. نووی در شرح صحیح مسلم می‌نویسد: «یاران ما به این حدیث استدلال کرده‌اند غیر قریش از عرب، همتای قریش نیستند؛ همچنان که غیر بنی هاشم از قریش، همتای بنی هاشم نیستند» (زینلی، ۱۳۹۲، ۱۰۸ و ۱۰۹) به برتری بنی هاشم بر سایر خاندان‌های قریش در احادیث دیگری هم اشاره شده است. (احمد بن حنبل، ۱۴۰۳: ۹۳۷/۲) برای نمونه، عایشه از پیامبر خدا نقل کرده: «جبرئیل به من گفت: شرق و غرب زمین را زیورودم و ولی مردی را از محمد افضل ندیدم و باز مشارق و مغارب زمین را زیورودم و ولی فرزندان کسی را افضل از بنی هاشم پیدا نکردم» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۵۷/۲). حتی ابن تیمیه که متعصبانه بدیهی‌ترین امور را نیز انکار می‌کند به افضلیت بنی هاشم اقرار کرده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۲۴۴/۷)؛ در سخنی از امیرالمؤمنین نیز آمده است: «إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ؛ همانا امامان از قریش‌اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته‌اند، دیگران درخور آن نیستند و امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته‌اند» (نهج البلاغه: خطبه ۱۴۴). ابن ابی الحدید نتوانسته این حدیث را بپذیرد و در

مقام توجیه آن گفته است: «مقصود کمال امامت است نه جواز آن؛ چنان که حدیث «لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ» برای همسایه مسجد نماز نیست مگر در مسجد» بر نفی کمال حمل شده است، نه بر نفی صحت» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۸۸/۹)؛ اما در پاسخ او باید گفت: اگر چنین تأویلی در این حدیث روا باشد باید در حدیث «الائمه من قریش» هم روا باشد که خود او نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد (ربانی، ۱۳۹۲، ۱۶۰ و ۱۶۱).

## ۲-۴-۱. قرشی بودن موضوعیت دارد یا طریقت؟

مطابق آیه ۱۳ سوره حجرات هیچ قبیله‌ای بر قبیله دیگر برتری ندارد و بنابراین، چرا امام حتماً باید از قبیله قریش باشد؟ پاسخ این است که قرشی بودن امام طریقت دارد و نه موضوعیت؛ به عبارت ساده‌تر، قرشی بودن در امامت حقیقتاً شرط نشده و در رسیدن شخص به امامت تأثیری ندارد؛ بلکه فقط طریق کشف امام است و خدا خواسته از طریق این ویژگی، امام را به مردم نشان بدهد. به تعبیر دیگر، قرشی بودن تنها «عنوان مُشیر» است. شخصی از امام پرسید حدیث شما را از چه کسی اخذ کنم؟ امام به زراره اشاره کردند و فرمودند: «فَإِذَا أَرَدْتَ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ»؛ هرگاه حدیث ما را اراده کردی، به این فرد نشستته مراجعه کن» (کَشِّی، ۱۴۰۹: ۳۴۷/۱). همان‌طور که مشخص است نشستته بودن زراره ربطی به ارجاع امام به او ندارد و چون زراره نشستته بود، امام فرمود «جالس: نشستته» و چنانچه ایستاده بود، امام مثلاً می‌فرمود: «فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْقَائِمِ». قرشی یا هاشمی بودن نیز دقیقاً به همین شکل هستند و لازمه امامت نیستند؛ بلکه این عناوین از باب لطف خداوند و در راستای آسان‌سازی شناخت امام، تنها مشیر به مصادیق امام هستند.

## ۵,۱. افضلیت و علمیت

افضلیت مهم‌ترین ویژگی امام است. برای اثبات این ویژگی، ادله مختلف عقلی و نقلی اقامه شده است. در اینجا تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

تقدیم مفضول (داری فضیلت کمتر) بر فاضل (داری فضیلت بیشتر) و همچنین أحد المُنْتَـسَاوِیِّین (دو نفر که باهم مساوی‌اند) بر دیگری عقلاً قبیح است و خداوند هیچ‌گاه مرتکب امر قبیح نمی‌شود و به آن امر نمی‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ؛ خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد» (اعراف: ۲۸)<sup>۱</sup>. شیخ طوسی در همین زمینه گفته است: «امری که دلالت می‌کند امام باید افضل و برتر باشد این است که ما یقین داریم که تقدم مفضول بر فاضل قبیح و زشت است» (طوسی، ۱۴۰۶: ۳۰۹؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۸۰). توضیح آن که امام نسبت به مردم از نظر فضائل و کمالات انسانی از سه حال بیرون نیست: ۱. از همه مردم برتر است؛ ۲. همه یا برخی از مردم از او برتر هستند؛ ۳. با مردم مساوی است؛ فرض دوم و سوم باطل است؛ زیرا لازمه فرض دوم، تقدیم مرجوح بر راجح و لازمه فرض سوم، ترجیح بلا مرجح است که هر دو قبیح هستند؛ بنابراین، فرض نخست متعین خواهد شد (حلی، ۱۴۱۳: ۳۶۶). بر همین اساس، خواجه نصیر گفته است: «فُبِحْ تَقْدِيمِ الْمَفْضُولِ مَعْلُومٌ وَلَا تَرْجِيحٌ فِي التَّسَاوِي» (خواجه طوسی، ۱۴۰۷: ۲۲۲). دلیل عقلی دیگری که اقامه شده «نقض غرض» است. غرض از نصب امام، هدایت، رشد و ترقی مردم است و در امامت غیرکامل برکامل این غرض حاصل نمی‌شود؛ ازاین‌رو، افضل نبودن امام نقض غرض الهی از نصب امام است (فاضل مقداد، ۱۳۷۸: ۱۶۷). افزون بر عقل، نقل نیز بر لزوم افضلیت امام پافشاری کرده است:

۱. در قرآن داستان انتصاب طالوت به زمامداری آمده است (بقره: ۲۴۷). مطابق این آیه، لزوم افضلیت مَلِک، امری مسلم بوده که هم خدا و هم بندگان خدا آن را قبول داشته‌اند و تنها اختلاف بر سر ملاک افضلیت بوده است؛
۲. مطابق قرآن فردی سزاوار رهبری و هدایت دیگران است که خود هدایت شده باشد؛ نه اینکه محتاج هدایت دیگران باشد (یونس: ۳۵). مشخص است که افضل احتیاجی به هدایت دیگران ندارد اما مفضول محتاج هدایت و راهنمایی دیگران است؛

---

۱. با وجود این مشخص نیست چگونه ابن‌ابی‌الحدید که پیرو مذهب عقل‌گرای معتزله است چنین کار قبیحی را به خداوند نسبت داده است: «الحمد لله الذي ... قدم المفضول على الأفضل!» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳۸)

۳. قرآن دلیل قیومیت مردان بر زنان را برتری ای که مردان بر زنان دارند، می داند (نساء: ۳۴) هنگامی که در جمع کوچکی مانند خانواده، خداوند ولایت را بر اساس فضل قرار می دهد، امکان ندارد که در جمع بزرگی مانند جامعه، ولایت بر اساس فضل نباشد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۴: ۲۶۲).

لزوم افضلیت امام از احادیث فریقین نیز فهمیده می شود. در روایات گوناگون با درون مایه های مختلف از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است:

۱. «مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِينَ؛ کسی که بر گروهی از مسلمانان مقدم شود درحالی که می داند در آن قوم برتر از او هستند، به خدا، پیامبرش و مسلمانان خیانت کرده است» (باقلانی، ۱۴۰۷: ۴۸۶/۱).

۲. «هرکس کاری را به غیر خودش واگذار کند و در میان افرادش کسی باشد که از آن شخص برای آن کار سزاوارتر باشد، به خدا، پیامبرش و همچنین به جامعه مسلمانان خیانت کرده است» (سرخسی، ۱۴۱۴: ۱۰۹/۱۶).

۳. «هرکس مردی از گروهش را به کار بگیرد اما در آن گروه فردی باشد که خدا از او نسبت به آن مرد راضی تر باشد، به خدا، پیامبرش و مؤمنان خیانت کرده است» (حاکم نیشابوری ۱۴۱۱: ۱۰۴/۴).

۴. «هرکس سرپرستی کاری از امور مسلمین را بر عهده بگیرد درحالی که می داند در میان مسلمانان شخصی است که برای مسلمانان از او بهتر و نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش داناتر است، به خدا، پیامبر و جماعت مسلمانان خیانت کرده است» (ابن عساکر، ۱۹۹۵: ۲۵۶/۵۳).

بنابراین هم از نظر عقل و هم از نظر نقل، تقدیم مفضول بر افضل جایز نبوده و این یعنی امام باید افضل زمانه خود در همه امور مرتبط با امامت به ویژه علم باشد. امام نسبت به اموری که ریاست و امامت آن ها را بر عهده گرفته نه تنها عالم بلکه باید اعلم

ارشادی بودن نصوص امامت: واکاوی جانشین بلافصل پیامبر اعظم برفرض فقدان نص ﴿۱۳۳﴾

مردم زمانه خودش باشد. در آیات مختلفی از قرآن به این ویژگی اشاره شده است. مطابق قرآن، عالم با جاهل و در نتیجه اعلم با عالم مساوی نیست؛ بنابراین، با وجود اعلم امامت به عالم نمی‌رسد؛ چه برسد به جاهل. چنان‌که حضرات یوسف و طالوت علیهم‌السلام به سبب عالم بودن این شایستگی را پیدا کردند که بر امور مردم مسلط و زمامدار شوند (بقره: ۲۴۷؛ یوسف: ۵۵) امر دیگری که بر لزوم اعلمیت امام تأکید می‌کند این است که امام به عنوان جانشین پیامبر باید وظایف ایشان از جمله تبیین قرآن (نحل: ۴۴) تعلیم مردم، (بقره: ۱۵۱) داوری در میان آنان (نساء: ۱۰۵) و ... را انجام دهد و چون امام نسبت به همه مردم این وظیفه را دارد پس باید نسبت به همه آنان در این امور اعلم باشد<sup>۱</sup>.

## ۲. آگاهی صحابه از ویژگی‌های امام

ویژگی‌های بیان شده در بالا بارها آشکارا در قرآن و آموزه‌های نبوی آمده‌اند و این یعنی مسلمانان به ویژه بزرگان صحابه از آن‌ها آگاه بوده‌اند؛ بنابراین، اطلاع صحابه و مسلمانان از این امور نیازی به اثبات ندارد؛ اما با وجود این، برای نمونه به چند ماجرا که نشان‌گر اطلاع کامل صحابه از این امور است، اشاره می‌شود:

در سقیفه بنی ساعده وقتی انصار گفتند: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ: امیری از انصار و امیری از مهاجران»، ابوبکر به دلیل این‌که انصار از قریش نبودند، با پیشنهاد آنان مخالفت کرد و مهاجران و انصار حاضر در سقیفه با سخن وی مخالفت نکردند. چنان‌که پس از آن نیز کسی با وی در این باره که امام باید از قریش باشد، مخالفت نکرد. وقتی خبر گفت‌وگوی

---

۱. اهل تسنن بر خلاف شیعه بر این باورند که یکی از شرایط امام، بالغ بودن است؛ (میلانی، ۱۳۹۶: ۱۸/۲) اما قرآن از کودکانی خبر داده که به مقام پیامبری رسیده‌اند. (مریم: ۲۹، ۱۲ و ۳۰) این آیات برای عامه که مقام نبوت را برتر از مقام امامت می‌دانند، دلیل تمامی است و بنابراین، از نگاه آنان بلوغ در امامت به طریق اولی نباید شرط باشد.

قریش و انصار در سقیفه به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، حضرت پرسیدند: پاسخ قریش به «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» چه بود؟ به حضرت عرض شد: قریش به این که آن‌ها از درخت (قبیله) پیامبر خدا هستند، احتجاج کردند. حضرت فرمود: «اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَصَاغُوا الثَّمَرَةَ؛ درخت را حجت آوردند و میوه را تباه کردند» (نهج البلاغه: خطبه ۶۷)؛ امیرالمؤمنین همان اشکال قریش به انصار در سقیفه را به خود قریش داشت. اگر پیوند با پیامبر از طریق قبیله قریش بودن، مایه افتخار و اولویت در امر خلافت باشد، چرا ارتباط نزدیک با آن حضرت از طریق دودمان بنی هاشم و اهل بیت ایشان بودن، سبب اولویت نباشد؟! (مکارم شیرازی، ۱۴۱۷: ۱۰۹/۳) چنان که وقتی برخی از طرفداران ابوبکر به دور آن حضرت و بنی هاشم جمع شدند و گفتند: شما نیز همان طور که همه بیعت کرده‌اند با ابوبکر بیعت کنید! به خدا سوگند که در صورت سرپیچی، با شمشیر همه شما را محاکمه خواهیم کرد. حضرت امیر از بیعت خودداری کرده و فرمود: من از ابوبکر به این مقام شایسته ترم و شما باید با من بیعت کنید. مگر شما در مقابل انصار به نزدیکی خود به پیامبر تمسک و این امر را از ما اهل بیت غصب نکردید؟! من نیز با همین برهان با شما سخن گفته و احتجاج می‌کنم که من نسبت به پیامبر خدا در حال حیات وممات از شما نزدیک ترم (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۶۴/۱-۱۶۵).

اطلاع از این شرایط مختص به امیرالمؤمنین نبوده و مابقی صحابه نیز از آن اطلاع داشتند. ابوذر به هنگام رحلت پیامبر در مدینه نبود. هنگامی که برگشت و از بیعت با ابوبکر مطلع شد، گفت به میوه و بهره آن دست یافتید و پوسته آن را رها کردید. اگر این کار را در خاندان پیامبرتان قرار می‌دادید، حتی دو تن هم با شما اختلاف نمی‌کردند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۳/۶)؛ حضرت زهراء علیها السلام نیز در خطبه خود در جمع زنان مدینه که به عیادتشان آمده بودند به آیه ۳۵ سوره یونس، تمسک کرده و با اشاره به ویژگی افضلیت، از این که برخی امیرالمؤمنین را که افضل هستند، رها کردند و به سراغ دیگران رفتند، گله و شکایت کردند (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۰۹/۱).

ارشادی بودن نصوص امامت: واکاوی جانشین بلافصل پیامبر اعظم برفرض فقدان نص ﴿ ۱۳۵

یکی دیگر از وقایعی که به خوبی آگاهی صحابه را از شرط افضلیت نشان می‌دهد، قضیه درخواست اقاله ابوبکر است: «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ عَلَيْكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» (سیوطی، ۱۳۷۱: ۶۳). این که ابوبکر خودش را شایسته ولایت نمی‌داند و در مقام چرایی آن، به افضل نبودنش اشاره می‌کند، بیان‌گر این است که هم خودش و هم دیگران از این شرط آگاه بوده‌اند.

### ۳. سنجش کاندیداهای امامت

پس از شهادت پیامبر خدا دو نفر مدعی امامت شدند: امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر. اولی خود را برگزیده خدا می‌دانست و مدعی بود در غدیر خم، به امر الهی (مائده: ۶۷) و با ابلاغ نبوی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» امامتش اعلام و مردم با او بیعت کرده‌اند. دومی هم مدعی بود که برگزیده مردم است؛ چراکه نه خدا و نه پیامبر، هیچ‌گاه کسی را به عنوان امام، معرفی نکردند و از این رو، مردم در سقیفه گرد هم آمده و او را به امامت و خلافت برگزیدند. از پنج ویژگی بیان شده، هر دو کاندیدا، چهار ویژگی نخست را دارا بوده‌اند؛<sup>۱</sup> در ادامه ویژگی افضلیت بررسی می‌شود.

#### ۳-۱. بررسی افضلیت ابوبکر

علمای اهل تسنن برای اثبات افضلیت ابوبکر به برخی از آیات قرآن تمسک کرده‌اند. مهم‌ترین دلیل قرآنی آنان آیه «الأتقی» است: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾ (لیل: ۱۷). به باور آنان با قرار دادن این آیه در کنار آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات: ۱۳) افضلیت ابوبکر ثابت می‌شود (جرجانی، ۱۴۱۲: ۳۶۵/۸)؛ اما مشکل این است که اولاً اهل تسنن از قول عایشه، دختر ابوبکر، نقل کرده‌اند: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ عُدْرِي؛ هیچ آیه‌ای از آیات قرآن درباره خانواده ما نازل نشده است مگر آیه مفک» (بخاری، ۱۴۰۷:

<sup>۱</sup> البته پذیرش شرط دوم برای شخص دوم از باب جدال احسن است.

۱۳۳/۶).<sup>۱</sup> برابر این سخن عایشه، نه آیه «الأتقی» و نه هیچ آیه دیگری در مدح ابوبکر نازل نشده است؛ ثانیاً روایاتی که از نزول آیه «الأتقی» در شأن ابوبکر خبر می دهند از نظر سندی ضعیف اند. (میلانی، ۱۳۹۶: ۲۸/۱۲ و ۲۹؛ طبسی، ۱۳۹۷: ۴۲) از این رو، حتی مفسران اهل تسنن درباره نزول آیه «الأتقی» در شأن ابوبکر، یک صدا نبوده و با هم اختلاف دارند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۶۵/۱۵).

علمای اهل تسنن در کنار آیات، به پاره ای از روایات نیز استدلال کرده اند؛ اما این روایات افزون بر مشکلات متعدد متنی و سندی (ر.ک: میلانی، ۱۳۹۶: ۱۲؛ طبسی، ۱۳۹۷) از مشکلی بزرگ تر نیز رنج می برند و آن هم این است که نه صحابه و نه حتی خود ابوبکر از وجود آن ها اطلاع نداشته اند؛ نشان به این نشان که آنان هیچ گاه در نزاع های صحابه بر سر موضوع جانشین پیامبر به این روایات اشاره و استناد نکرده اند که نشانگر جعل این روایات سال ها پس از مرگ ابوبکر است:

ابن جوزی: «قد تَعْصَبَ قَوْمٌ لِأَخْلَاقٍ لَهُمْ يَدْعُونَ التَّمَسُّكَ بِالسُّنَّةِ فَوْضَعُوا لِأَبِي بَكْرٍ فَضَائِلَ؛ برخی که از اخلاق بویی نبرده اما مدعی پیروی از سنت هستند، برای ابوبکر فضائلی را جعل کرده اند»؛ (ابن جوزی، ۱۳۸۶: ۳۰۳/۱)

فیروزآبادی: «أَمْثَالُ هَذَا مِنَ الْمُفْتَرِيَاتِ الْمَعْلُومِ بَطْلَانُهَا بِدِيَهَةِ الْعَقْلِ؛ روایات فضایل ابوبکر از دروغ هایی است که عقل آشکارا حکم به دروغ بودن آن ها می کند» (امینی، ۱۴۱۶: ۱۱۸/۷).  
ابوبکر نه تنها هیچ گاه مدعی افضلیت نبوده، بلکه به افضل نبودن خود نیز معترف بوده است:

«وَلَيْتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؛ درحالی سرپرست شما شده ام که بهترین شما نیستم»؛  
«أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ؛ بیعت خود را از من پس بگیرید؛ چرا که من بهترین شما نیستم»  
(آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۸۰/۲۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۶۸/۱؛ متقی هندی، ۱۹۸۹: ۶۰۷/۵ و ۶۰۷).

---

۱ پژوهش گران شیعه معتقدند شأن نزول آیات افک (نور: ۱۱-۲۶) ماریه قبطیه، همسر پیامبر و تهمت ناروای عایشه به اوست.

### ۲-۳. بررسی افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام

پس از بررسی افضلیت ابوبکر نوبت به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد. در ادامه به چند نکته درباره افضلیت ایشان اشاره می‌شود:

۱. هرچند به فرمان معاویه نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ممنوع و احادیث فراوانی در راستای ترور شخصیتی ایشان ساخته شد. افزون بر این، معاویه به ساخت فضائل دروغین برای مخالفان حضرت از جمله ابوبکر، عمر و عثمان نیز دستور داد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۶۴/۴ و ۴۴/۱)؛ اما با وجود این، به اعتراف بزرگان اهل تسنن «آنچه از فضائل علی با سندهای صحیح نقل شده، برای هیچ‌کدام از صحابه نقل نشده است» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۳۴۳/۱).

۲. روایات فراوانی دال بر اعلمیت حضرت در کتب معتبر فریقین از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ داناترین فرد امتم پس از من، علی است» (متقی هندی، ۱۹۸۹: ۹۱۹/۱۱).

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا؛ من خانه حکمت و علی درب آن است» (ابونعیم، ۱۴۰۵: ۶۴/۱).

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ؛ من شهر علم و علی دروازه آن است و هرکس خواهان علم است باید از در وارد شود» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۳۹۵/۷).

«رُؤُوسُكُمْ خَيْرٌ أَهْلِ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا وَ أَوْلَهُمْ سَلَامًا؛ ای فاطمه، همسرت بهترین اهل من و داناترین آن‌ها و برترین آن‌ها از جهت حلم و بردباری و نخستین آنان در اسلام آوردن است» (متقی هندی، ۱۹۸۹: ۹۰۲/۱۱).<sup>۱</sup>

بررسی اقوال منقول از صحابه نشان می‌دهد که از نگاه بسیاری از آنان امیرالمؤمنین

---

۱ این احادیث نص خاص نیستند؛ بنابراین، استناد به آن‌ها خلاف فرض این مقاله نیست.

افضل مسلمانان بوده اند: «وَرَوَى عَنْ سَلْمَانَ، وَ أَبِي ذَرِّو المَقْدَادِ وَ خَبَابِ وَ جَابِرِ، وَ أَبِي سَعِيدِ الخُدْرِيِّ وَ زَيْدِ بْنِ الأَرَقَمِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ وَ فَضَّلَهُ هَؤُلَاءِ عَلَيَّ غَيْرِهِ» (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۰۹۰/۳). عمر بن خطاب پیوسته درباره ایشان می گفت: «عَلِيٌّ أَقْضَانَا؛ عَلِيٌّ دَانَاترِينَ مَا دَر قَضَاوَاتِ اسْت» (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۳۹۷/۷؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۵۷۱/۳). یا روزی عمر اصحاب پیامبر را برای مشورت جمع کرد و حضرت در میان آنان بود. عمر به امام گفت: «ای علی تو داناترین و برترین آنان هستی» (ابو اسحاق شیرازی، ۱۹۷۰: ۴۲/۱) از عبدالله بن مسعود نقل شده است: «ما می گفتیم که افضل مردم مدینه در قضاوت علی بن ابی طالب است»؛ (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۱۰۵/۳) سعید بن مسیب تابعی گفته است: «ما كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ: «سَلُونِي» غَيْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ أَحَدِي مِنْ مَرْدَمِ نَكَفْتِ هِرْجَةَ مِي خَوَاهِيدِ مِنْ مَن يَپْرَسِيدِ مَگر عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (ابن اثیر، ۱۴۱۵: ۸۷/۴). این سخنان درباره علم و آگاهی امام را در کنار سؤال از ابوبکر درباره کلمه «أَبَا» در آیه «وَ فَآكِهَةً وَ أَبَا» (عبس: ۳۱) بگذارید. ابوبکر گفت: نمی دانم (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۱۳۶/۶) همین سؤال را از امام پرسیدند: ایشان فرمود: چرا آیه بعدی را نمی خوانید؟! مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (عبس: ۳۲)؛ بنابراین، مراد خداوند از «أَبَا» طعام چهارپایان است. به راستی چگونه می توان کسی را که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي؛ از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید» سر می داد را با کسی مقایسه کرد که حتی از دانستن معنای یک واژه قرآن که در خود قرآن توضیح داده شده است، ناتوان و عاجز بود!

۱. برخی از علمای اهل تسنن افضلیت را به معنای «أَكْثَرُ ثَوَابًا؛ ثواب بیشتر» گرفته (تفتازانی، ۱۴۱۲: ۲۹۶/۵) و مدعی شده اند کسی افضل است که ثواب بیشتری دارد؛ نه این که مثلاً داناتر باشد. این ادعا در حالی است که اولاً مطابق قرآن علم ملاک افضلیت است (زمر: ۹) ثانیاً حتی مطابق این تعریف نیز باز امیرالمؤمنین افضل از ابوبکر بوده اند؛ چراکه برای نمونه، پیامبر خدا در جنگ خیبر درباره تنها یک عمل از اعمال امام فرمودند:

«مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق افضل از اعمال امت من تا روز قیامت است» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/۳۴).

۲. افضلیت امیرالمؤمنین از دید خود ابوبکر هم پنهان نبوده. محب الدین طبری از علمای عامه از ابن عباس نقل کرده است:

«چون بعد از شش روز که از رحلت پیامبر خدا گذشت، ابوبکر و علی برای زیارت قبر پیامبر آمدند. علی به ابوبکر گفت: بفرما، ابوبکر گفت: من هیچ‌گاه جلوتر از مردی قدم نمی‌گذارم که از پیامبر شنیدم که درباره او می‌فرمود: نسبت علی با من مثل منزلت من است نسبت به خدای من» (محب الدین طبری، ۱۳۵۶: ۶۴).

سخن پایانی نیز اینکه برخلاف روایات فضائل ابوبکر که فقط در کتب اهل تسنن نقل و بسیاری از آن‌ها حتی توسط خود آنان جعلی یا ضعیف دانسته شده‌اند، روایات افضلیت و اعلمیت امیرالمؤمنین اختصاصی به کتب شیعه ندارند و بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن نیز آن‌ها را نقل کرده‌اند. نقل مستقل این روایات توسط دو سامانه روایی شیعه و اهل تسنن که تبانی آنان باهم بر سر این مسئله اختلافی ممکن نیست، باعث اطمینان به صدور آن‌ها از پیامبر خدا می‌شود.

## نتیجه

با فرض نبود نص خاص و نصب در تعیین جانشین بلافصل پیامبر، به سراغ عقل و نقل (آیات قرآن و روایات) رفتیم. برابر آموزه‌های عقل و نقل، امام و جانشین پیامبر باید مردی مسلمان، از قبیله قریش و درعین حال برترین فرد زمانه خود و اعلم باشد. به جهت ذکر این ویژگی‌ها در قرآن و سنت نبوی صحابه از این ویژگی‌ها، به صورت کامل آگاهی داشته‌اند. از میان دو مدعی امامت پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر خود را افضل نمی‌دانسته و به همین دلیل، از مردم خواست که بیعت خود را با او اقاله و فسخ کنند؛ اما در نقطه مقابل، امیرالمؤمنین همه ویژگی‌های لازم یک امام به حکم عقل و نقل و مهم‌تر از همه افضلیت و اعلمیت را داشته‌اند و صحابه نیز از این موضوع کاملاً مطلع بوده‌اند؛ بنابراین، آموزه‌های کلی عقل و نقل و همچنین مسلمات تاریخ برای اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام کافی هستند و به نزول آیه‌ای یا صدور روایتی درباره امامت و خلافت ایشان نیازی نبوده و این یعنی، همه آیات و احادیث امامت و خلافت آن امام همام ارشادی هستند.

## منابع

### قرآن كريم.

١. ابن ابى الحديد، عبد الحميد (١٤٠٤ ق)، شرح نهج البلاغه، قم: مكتبة آيت الله مرعشى نجفى.
٢. ابن أبى شيبة (١٤٠٩ ق)، المصنف فى الأحاديث والآثار، رياض: مكتبة الرشد.
٣. ابن اثير، على (١٤١٥ ق)، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت، دار الكتب العلمية.
٤. ابن تيمية، احمد (١٤٠٦ ق)، منهاج السنة النبوية، رياض: جامعة محمد بن سعود الإسلامية.
٥. ابن جوزى، عبد الرحمن (١٣٨٦ ق)، الموضوعات، مدينه منوره: المكتبة السلفية.
٦. ابن عبد البر، يوسف (١٤١٢ ق)، الإستيعاب فى معرفة الأصحاب، بيروت: دار الجيل.
٧. ابن عساکر، على (١٩٩٥ م)، تاريخ مدينة دمشق، بيروت: دار الفكر.
٨. ابن كثير، اسماعيل (١٤٠٨ ق)، البداية والنهاية، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٩. ابواسحاق شيرازى، إبراهيم (١٩٧٠ م)، طبقات الفقهاء، بيروت: دارالرائد العربى.
١٠. ابونعيم اصفهانى، احمد (١٤٠٥ ق)، حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، بيروت: دار الكتاب العربى.
١١. احمد بن حنبل (١٤٠٣ ق)، فضائل الصحابه، بيروت: مؤسسة الرسالة.
١٢. احمد بن حنبل (١٩٩٨ م)، مسند، تحقيق: السيد أبوالمعاطى النورى، بيروت: عالم الكتب.
١٣. احمدى ميانجى، على (١٤١٩ ق)، مكاتيب الرسول ﷺ، قم: دار الحديث.
١٤. امينى، عبد الحسين (١٤١٦ ق)، الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، قم: مركز الغدير للدراسات.
١٥. آلوسى، محمود (١٤١٥ ق)، روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٦. باقلانى، محمد (١٤٠٧ ق)، تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
١٧. بحراني، ابن ميثم (١٤٠٦ ق)، قواعد المرام فى علم الكلام، قم: مكتبة آية الله مرعشى نجفى.
١٨. بخارى، محمد (١٤٠٧ ق)، الجامع الصحيح المختصر، بيروت: دار ابن كثير.
١٩. تفتازانى، مسعود (١٤١٢ ق)، شرح المقاصد، قم: الشريف الرضى.

۲۰. جرجانی، سید شریف (۱۴۱۲ ق)، شرح الموافف، قم: منشورات شریف رضی.
۲۱. جمعی از نویسندگان (۱۳۹۴)، امامت پژوهی (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)، زیر نظر محمود یزدی مطلق، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۸)، تسنیم، قم: موسسه اسراء.
۲۳. حاکم نیشابوری، محمد (۱۴۱۱ ق)، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲۴. حلی، حسن (۱۴۱۳ ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۵. خزاز رازی، علی بن محمد (۱۴۰۱ ق)، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثني عشر، قم: بیدار.
۲۶. خواجه طوسی، نصیر الدین (۱۴۰۷ ق)، تجرید الاعتقاد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۷. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۲)، امامت در پرتو عقل و وحی، قم: انتشارات حکمت اسلامی.
۲۸. زینلی، غلامحسین (۱۳۹۲)، دوازده جانشین (پژوهشی در باب احادیث خلفای اثنی عشر)، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۹. سرخسی، شمس الدین (۱۴۱۴ ق)، المبسوط، بیروت: دار المعرفة.
۳۰. سید رضی، محمد (۱۴۱۴ ق)، نهج البلاغة (صبحی صالح)، محقق: فیض الإسلام، قم: هجرت.
۳۱. سیوطی، عبد الرحمن (۱۳۷۱ ق)، تاریخ الخلفاء، مصر: مطبعة السعادة.
۳۲. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۰)، المیزان، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۳. طبسی، نجم الدین، نقد ادله خلافت، تحقیق: حسن بلقان آبادی، قم: انتشارات دلیل ما.
۳۴. طبرانی، سلیمان (بی تا)، المعجم الكبير، قاهره: مكتبة ابن تیمیة.
۳۵. طبرسی، احمد (۱۴۰۳ ق)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار إحياء التراث العربی.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۶ ق)، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الأضواء.
۳۸. فاضل مقداد (۱۳۷۸)، الأنوار الجلالیة، مشهد: آستان مقدس رضوی.
۳۹. قرطبی، علی بن أحمد (بی تا)، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، قاهره: مكتبة الخانجی.

٤٠. قرطبى، محمد بن احمد (١٣٦٤)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
٤١. قندوزى حنفى، سليمان (١٤١٦ ق)، ينابيع المودة، قم: دار الأسوة للطباعة و النشر.
٤٢. كشى، محمد (١٤٠٩ ق)، رجال الكشى (إختيار معرفة الرجال)، مشهد: نشر دانشگاه مشهد.
٤٣. متقى هندی، على (١٩٨٩ م)، كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٤٤. محب الدين طبرى، (١٣٥٦ ق)، ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، مكتبة القدسى.
٤٥. مكارم شيرازى، ناصر (١٤١٧ ق)، پیام امام: شرح نهج البلاغه، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٤٦. مناوى، محمد (١٤١٥ ق)، فيض القدير، بيروت: دار الكتب علميه.
٤٧. ميلانى، سيد على (١٣٩٦)، جواهر الكلام فى معرفة الامامة والامام، قم: الحقايق.
٤٨. نيشابورى، مسلم بن حجاج (بى تا)، صحيح مسلم، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٤٩. هيثمى، نورالدين على (١٤١٢ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دار الفكر.